

شمائی از پروسه مبارزه ایدئولوژیک در گروه چریکهای فدائی خلق

بیژن هیرمنپور

۱۹ بهمن ۱۳۶۱



<https://bijan.hirmanpour.net>

به خاطره تابناک پانزده رزمنده شهید سیاهکل تقدیم می‌شود.

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدائی خلق ایران
۱۹ بهمن ماه ۱۳۶۱

به یاد پانزده رزمنده شهید سیاهکل

مویه کن بحر خزر
پیره‌ن چاک بده
جنگل سرخ گیلان
قلب خود را بدر ای
قله سخت البرز
پانزده مرد دلیر
پانزده جان به کف
دست بر آوردگه رزم عظیم
پانزده حیدر رزمنده پاک
خونشان
خونشان خون بهم بیخته خلق دلیر
خونشان رنگ گیاه
ریخت از پنجه ضحاک زمان
بر سر خاک

مویه کن بحر خزر
[گریه کن دشت کویر]
بنگر خلق ستمدیده ایران به بند که چه سان بیشرفان، قاتلها
می‌ربایند ز آغوش تو
فرزند تو را
بنگر بر صف آدمکش‌ها
[خودفروشان سیه‌کار پلید]
روسپی‌های وقیح
همه سر تا پا شکمان
جملگی خادم ضحاک زمان

و همه ضحاکان گوش دارند
به فرمان جنایتگر قرن

* * *

قرن ما، قرن رهائی بشر
پرش از ساحل اکبر به ویتنام و عدن
جنبش از خلق فلسطین به خلیج
حرکت از جنگل کنگو تا به کره
باد، ای باد سحر
بوی خون شهدا را
برسان تا به جنوب
بکشان تا به شمال
بشکفد بر لب دهقان بلوچ
گل لبخند امید
مرحبا خیزاند
از دل مرد عرب
به طپش وا دارد
قلب آزاده کرد
قدم اول هر راه ستیغ
با شکست هم نفس است
درس گیریم از این جانبازی
واژگون گردانیم
قصر فرعونى ضحاک زمان
پانزده مظهر والای شرف
پانزده درّ درخشنده
در این تاریکی
خنده زن بحر خزر
خلق بر می‌خیزد

* * *

جزوه حاضر که بمناسبت سیزدهمین سالگرد رستاخیز سیاهکل به چاپ آن مبادرت ورزیدیم، حاوی شمائی از پروسه تکوین نظراتی است که رستاخیز شکوهمند سیاهکل، سرآغاز مبارزه مسلحانه در ایران بر

آن استوار شده. در این جزوه نشان داده می‌شود که بنیانگذاران سازمان چریکهای فدائی خلق از چه دانش عمیق مارکسیستی برخوردار بوده و چگونه نظراتی را تدوین نمودند که یکی از درخشانترین دوران‌های تاریخی را در میهن ما بوجود آورد.

تاریخ سازمان چریکهای فدائی خلق، تاریخ برافروختن مشعل فروزان انقلاب در شبهای ظلمانی خلق، تاریخ شکست افسانه قدر قدرتی دشمن، تاریخ دمیدن روحیه تعرضی در خلق و برافراشتن پرچم مبارزه بر فراز یکی از سیاهترین دوران‌های تاریخی میهن ماست. در این دوران بود که انقلابی‌ترین فرزندان خلق قدم به صحنه مبارزه گذاشتند و با جانبازیها و فداکاریهای بی‌نظیر خویش حماسه‌های خونین آفریدند که از صلابتشان عجز دشمن در مقابل چشم همگان آشکار گشت. نور امید و ایمان بر دلها مستولی گردید و راه مبارزه خلق گشوده شد. خونبهای چریکهای فدائی خلق که برای نشان دادن راه واقعی مبارزه به خلق و کشاندن توده‌های در بند میهنمان به مبارزه علیه امپریالیسم و سگان زنجیریش بیدریغ پبای آزادی خلق ریخته شد، آن سنتهای پر ارج انقلابی و آن فرهنگ مبارزاتی سرشار از روحیه پرولتری گردید که تبلور آن را خلقهای ایران در جریان مبارزات شکوهمند سالهای ۵۷ - ۵۶ و در قیام ۲۲ - ۲۱ بهمن نشان دادند. چنین تاریخ درخشانی را خلق ما و جنبش کمونیستی ایران مرهون آن نظرات انقلابی است که با تلاشهای گسترده مبارزاتی بنیانگذاران سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در کتاب همواره زنده «مبارزه مسلحانه هم استراتژی، هم تاکتیک» رفیق کبیر مسعود احمدزاده تدوین شده است.

تاریخ نگارش این جزوه زمانی بود که فرصت طلبان برای تخطئه تئوری مبارزه مسلحانه به نظرات شهید بیژن جزنی متوسل شده و آنرا در مقابل نظرات رفیق مسعود علم کرده بودند. از آن زمان تاکنون حوادث بسیاری گذشته است. دستجات و گروههایی بوجود آمده‌اند که هر یک بنحوی سعی دارند خود را متعلق به چریکهای فدائی خلق نشان دهند. در چنین اوضاعی انتشار جزوه «شمائی از پروسه تکوین نظرات چریکهای فدائی خلق» پیام آور این حقیقت است که نام پر افتخار سازمان چریکهای فدائی خلق ایران از تئوری ظفر نمون آن جدائی ناپذیر بوده و تنها کسانی حق دارند خود را وارث چریکهای فدائی خلق بنامند که به تئوری مبارزه مسلحانه اعتقاد داشته و به آن عمل بنمایند. بدون شک آنچه از دیر باز علیه تئوری و خط مشی چریکهای فدائی خلق صورت گرفته و می‌گیرد انعکاس جریان مبارزه طبقاتی در بطن جامعه یعنی انعکاس مبارزه نیروهای غیر پرولتری با خط مشی انقلابی پرولتاریاست. ما ایمان داریم که سازمان ما در پرتو پایبندی به تمامی اعتقادات، سنتها و فرهنگ رفقای فدائی شهید قادر خواهد بود یکبار دیگر انسجام و یکپارچگی را در جنبش کمونیستی ایران تأمین نماید. حرکت بالنده سازمان ما و اعتلای روزافزون آن گویای این واقعیت است.

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدائی خلق ایران

شمائی از پروسه مبارزه ایدئولوژیک در گروه چریکهای فدائی خلق (۴۶-۵۰)

هدف بحث:

مبارزه علیه برخورد لیبرالیستی با گذشته سازمان، خط مشی سازمان و تئوری مبارزه مسلحانه زیر پوششهایی نظیر «برخورد خلاق با گذشته»، «انتقاد و انتقاد از خود» و حتی «تکامل تئوری در عمل».

نتیجه بحث:

تحکیم مواضع ایدئولوژیک و تئوریک سازمان جهت تحلیل اوضاع کنونی و درک شکل سازمانی و وظایف مبارزاتی کنونی.

خطر برخورد لیبرالیستی:

از بین بردن یکپارچگی تئوریک سازمان و در نتیجه انحراف عملی و احیاناً سکون در برنامه ریزی و نتیجه نهائی بی‌اعتباری سازمان در نظر توده‌ها، در وضعیت کنونی بمعنای بی‌اعتباری مبارزه مسلحانه و حتی مارکسیسم خواهد بود.

چه عواملی باعث پیدایش برخورد لیبرالیستی شده است؟

۱. برخوردی که حزب توده و اپورتونیست‌ها در همان آغاز مبارزه مسلحانه با این مبارزه کردند تا حدی زمینه را برای برخوردهای لیبرالیستی بعدی فراهم نمود. این مدعیان دروغین مبارزه که در مقابل انعکاس توده‌ای مبارزه مسلحانه و تحسینی که توده‌ها نسبت به آغازکنندگان آن نشان دادند چاره‌ای جز سکوت نداشتند، از درِ دلسوزی در آمده، چریکها را جوانان «کم تجربه‌ای» جلوه دادند که به سائقه شور جوانی دست به اعمالی البتّه قهرمانانه ولی نسنجیده می‌زنند. اینها اکثراً در جریان کار عظیم تئوریکی که گروه ما در فاصله سالهای بین ۴۶ تا ۴۹ انجام داد و، در ضمن برخورد عملی، مهمترین آثار مارکسیستی را مطالعه کرده و به تحلیل شرایط اقتصادی - اجتماعی ایران پرداخت، قرار داشتند، ولی ناجوانمردانه این امر را از توده‌ها پنهان کردند. کار تئوریکی که در عرض این چهار سال توسط این گروه انجام شد در هیچ دوره‌ای و توسط هیچ حزب و فرقه‌ای در ایران انجام نشده است. تقریباً تمام آثار کلاسیک مارکسیستی مورد مطالعه رفقا قرار گرفت و لازم‌ترین آنها ترجمه و در اختیار جنبش قرار داده شد. تا جایی که امکان داشت شرایط جامعه مورد مطالعه و تحقیق قرار گرفت و نتیجه مباحث بصورت نوشته‌ها و بحثها در محافل و گروهها مطرح شد اما متأسفانه بسیاری از این نوشته‌ها بدلیل آنکه نسخه‌های اصلی آنها بدست پلیس افتاد، و یا بدلائل

دیگر، کمتر در دسترس همگان قرار گرفت. خلاصه، در آن زمان که حتی صدیق‌ترین انقلابیون (ما در اینجا از اپورتونیست‌ها و توده‌ایها سخن نمی‌گوئیم) برای وارد کردن تئوری انقلابی به مسکو و هاوانا و پکن مسافرت می‌کردند و یا به فکر به راه آوردن «رهبری منحرف» حزب توده بودند، گروه ما صادقانه و صمیمانه در همین خاک با سلاح مارکسیسم بدنبال راه حل مسائل جنبش می‌گشت.

۲. شهادت با تجربه‌ترین تئوریسینهای سازمان در همان سالهای اول، میدان را برای انتشار عقاید لیبرالیستی خالی گذاشت.

۳. برخلاف آنچه در اعلامیه ۱۶ آذر^۱ آمده، بی‌تجربه بودن و ضعف تئوریک کادرهای بی‌تجربه بعدی علت تداوم نظریات اولیه سازمان نبود بلکه این امر خود توجیه کننده نفوذ عقاید لیبرالیستی در سازمان است. بی‌اطلاعی این کادرها از مواضع ایدئولوژیک این سازمان می‌توانست موضع اپورتونیسم را در رهبری بدو تحکیم و سپس تحمیل نماید.

۴. جاذبه مبارزه مسلحانه در نهضت و بی‌اعتبار شدن اشکال صرفاً سیاسی مبارزه در جنبش وضع را به صورتی در آورد که گروههای صرفاً سیاسی که نه جرأت و نه امکان دست زدن به مبارزه مسلحانه را داشتند برای آنکه ظاهراً نشان دهند که از قافله عقب نیستند بحثهای بیکران محفلی خود را در حول بحث پیرامون تئوری مبارزه مسلحانه متمرکز کردند و به این ترتیب به فعالیت مسالمت آمیز خود به نحوی مسالمت آمیز رنگ و لعابی مسلحانه دادند و حاصل این بحثها تعداد زیادی ایرادات و توضیحات در رد و قبول تئوری مبارزه مسلحانه شده که چه در مخالفت و چه در موافقت رابطه‌ای با جهان واقعی ندارد و مبارزه مسلحانه امروز برای آنکه سالم بماند باید این قبیل تئوریسینها را بشناسد و حتی مشت سرسخت‌ترین «هواداران مبارزه مسلحانه» را نیز در میان این جمع برای مردم باز کند.

سازمان ما چه ره آورد تئوریکی برای نهضت انقلابی ایران داشته و مبارزه مسلحانه را با چه پشتوانه تئوریکی آغاز نموده است؟

برای درک تضاد اصلی جامعه، از تجربیات جنبش کمونیستی می‌شد استفاده کرد. این مسئله را جنبش کمونیستی جهانی مخصوصاً چین و ویتنام برای ما حل کرده بودند و با مطالعه آثاری مثل آثار رفیق مائو به راحتی میتوان فهمید که در کشورهای وابسته به امپریالیسم تضاد اصلی جامعه تضاد خلق با امپریالیسم است. ولی واردات باید به همین جا ختم می‌شد و طبق این اصل که نفوذ در هر پدیده‌ای فقط از طریق تضادهای درونی آن پدیده میسر است، بنابراین برای شناخت ماهیت سلطه امپریالیستی بر کشورمان می‌بایست به جستجوی پایگاه امپریالیسم در جامعه خود می‌پرداختیم.

مطالعه تاریخی به ما نشان داد که امپریالیسم وقتی پا در ایران گذاشت می‌بایست برای نفوذ در ایران پایگاهی بدست آورد. لذا طبیعتاً برای اجاره این پایگاه هم که شده باید به یکی از طبقات داخلی مراجعه

^۱ منظور اعلامیه‌ایست که اپورتونیستهای رخنه کرده در سازمان چریکهای فدائی خلق در سال ۵۶ منتشر ساختند. آنها در این اعلامیه خط مشی سازمان را «ملعی» اعلام کرده و نظرات رفیق شهید جزئی را بجای آن نشاندهند.

کند. تحلیل طبقاتی جامعه مثلاً در زمان قاجاریه به ما نشان می‌داد که طبقات اصلی جامعه عبارت بودند از فئودالها، دهقانان و بورژوازی که از این سه طبقه، دهقانان طبقه استثمار شونده را تشکیل می‌دادند و طبیعتاً نمی‌توانستند متحد امپریالیسم که اساساً استثمار کننده است باشند. بورژوازی داخلی نیز که در اتحاد با استعمارگران جز آوردن شریک پُرخوری بر سر سفره خود نفع دیگری نمی‌دید حاضر به اتحاد نبود و حتی ضرورت مبارزه با این مهمان ناخوانده را از همان آغاز احساس می‌کرد (بخصوص که آینده را نیز در وضعیت عادی از آن خود می‌دید) اما وضع فئودالها وضع دیگری بود. فئودالها که خود را در مقابل جنبش بورژوازی و دهقانان می‌دیدند از ترس این دو نیرو هم که شده حاضر بودند که خود را در آغوش هر تازه واردی که فکر می‌کردند می‌تواند از آنها حمایت نماید بیفکنند و باصطلاح خود را به او بفروشند، به خصوص که در وهله اول خرج این معامله ظاهراً از جیب بورژوازی بود و نفع آن به جیب فئودالیسم می‌رفت. این است که فئودالیسم با امپریالیسم متحد شد.^۲

امپریالیسم با استفاده از این پایگاه شروع به نفوذ کرد و ابتدا در زمینه تجارت، سپس در صنعت و در آخر در کشاورزی دست اندازی خود را بسط داد و قدرت نظامی خود را ابتدا در اختیار فئودالیسم قرار داد و پس از تحکیم مواضع خویش اساساً، دستگاه نظامی را در اختیار خود گرفت و بتدریج روابط دلخواه خود یعنی روابط بورژوائی را برقرار ساخته و بورژوازی وابسته را با استفاده از این پایگاه در کشور بوجود آورد. این کار پس از اتحاد با فئودالیسم برایش آسان بود و بورژوازی کمپرادر از میان همین فئودالها و بورژوازی تجاری بوجود آمد. فئودالیسم در معامله‌ای که کرد، قدرت نظامی خود را در مقابل دو طبقه متخاصم یعنی دهقانان و بورژوازی بومی بطور بی‌سابقه‌ای افزایش داد. ولی همین امر باعث شد که قدرت سیاسی خود را بتدریج به نفع امپریالیسم از دست بدهد و می‌بینیم که اگر بورژوازی در جوامع کلاسیک از زمین روئید، بورژوازی کمپرادور در کشور ما از آسمان نازل شد. و همین تفاوت طبیعت این بورژوازی کمپرادور را با بورژوازی بومی به شکل کلاسیک نشان می‌دهد. اگر آن بورژوازی، دمکرات بود این یکی طبیعتاً مستبد است.

بتدریج که امپریالیسم بورژوازی کمپرادور را بیشتر بسط می‌داد، پایگاه او کمتر بر فئودالیسم استوار بود تا جائیکه سرانجام آنچنان پایگاه محکمی برای خود به صورت بورژوازی کمپرادور ایجاد کرد که بتواند متحد خود را قربانی کند. البته قربانی‌ای که دیگر رمقی در بدن نداشت. و پس از سر بریدنش خونی هم ریخته نشد و شاید «سفیدی» «انقلاب» هم بهمین معنا بود.

از این تحلیل، ما برای حل مشکلات جنبش دو نتیجه می‌گرفتیم: یکی آنکه کسانی که برای ایجاد شرایط مبارزه ضد امپریالیستی منتظر شرایط دمکراتیک هستند، همانقدر بیهوده فکر می‌کنند که کسانی که برای بهبود وضع جهان، منتظر ظهور امام زمان هستند. چون تا وقتی وابستگی امپریالیستی وجود دارد، شکل حکومت استبدادی و دیکتاتوری است و تنها در صورتی دمکراسی بوجود می‌آید که این سلطه برافتاده

^۲ این اتحاد بورژوازی غرب با فئودالیسم کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره باعث چنان سردرگمی شده است که حتی بعضی از تنوریسینهای مارکسیست در تحلیل آن دچار رویزبونیسم شده‌اند و گمان کرده‌اند که چنین اتحادی با این اصل مارکسیستی که: «بورژوازی به هر جا قدم گذارد منافعش ایجاد می‌کند که روابط بورژوائی را برقرار نماید»، مغایرت دارد. در حالیکه تحلیل تاریخی به ما نشان می‌دهد: استعمارگری که از سر لاجلجی با فئودالیسم متحد می‌شود همواره متوجه مغایرت این شیوه تولید با منافع خود می‌باشد.

باشد، در آن صورت برای این منتظرین فقط آن می ماند که بیایند و از دستاوردهای این دموکراسی استفاده کنند و با هزار دروغ ثابت نمایند که سهم بزرگی در مبارزه داشته اند. نتیجه دیگری که از این عامل گرفته می شد اینکه اصلاحات ارضی نه یک عقب نشینی رژیم در مقابل خواست برحق دهقانان و ترس از مبارزه مسلحانه توده های در روستاها، بلکه هجوم جدیدی بود از طرف سرمایه های خارجی به حوزه های جدیدی از نیروی انسانی و منابع طبیعی.^۲

در مورد رهبری جنبش:

ما از تحلیل تاریخی بورژوازی شروع کردیم و آنرا با تکامل تاریخی بورژوازی کشورهای غربی مقایسه کردیم و به تفاوت هایی دست یافتیم که نشان می داد بورژوازی ما از نظر تاریخی دیگر نمی تواند آن نقشی را بازی کند که بورژوازی غربی بازی کرد و مثلاً نمی تواند در انقلاب بورژوا دموکراتیک که به یک معنا انقلاب خودش هم هست رهبری را بدست داشته باشد.^۴ مهمترین اختلاف ها عبارتند از:

۱. در کشورهای غربی سلاح آتشین در اختیار بورژوازی بود در حالیکه در کشور ما این سلاح توسط بورژوازی غرب در اختیار فتودالیسم قرار گرفت.
۲. در کشورهای غربی بورژوازی صنعتی از رشد بورژوازی تجاری بوجود آمد و می دانیم مادام که بورژوازی نتواند صنعت قابل توجهی ایجاد کند زمینه اقتصادی برای تسلط سیاسی وی بوجود نمی آید در حالیکه در اینجا بورژوازی غربی از همان آغاز قسمت عمده ای از تجارت آنها با امتیازاتی نسبت به بورژوازی ملی را در اختیار خود گرفت.
۳. بورژوازی غرب کالای خودش را به بازار رقابتی می ریزد که در آن بورژواهای متحد او وجود داشتند ولی در بازار اینجا بورژوازی داخلی با رقیبی بسیار بزرگتر از خودش طرف بود.
۴. بورژوازی غربی در مقابل فتودالیسم فرتوت و فاسد قرار داشت که بر اثر مرور زمان تا خرخره در قرض همین بورژوازی فرو رفته بود. حال آنکه بورژوازی داخلی ما در مقابل فتودالیسمی قرار داشت که اگر چه خودش به تنهایی زار و ناتوان و مفلوک بود ولی پشت سرش قدرت استعمارگری ایستاده بود و به اصطلاح دست همین استعمارگر بود که از آستین فتودالیسم در می آمد. همه آنها، در مبارزه سیاسی بر ضد امپریالیسم، تعیین کننده نقشی بود که بورژوازی بومی توانست بازی کند. مبارزه با امپریالیسم، یعنی مبارزه با سرمایه بین المللی، نمی توانست با شعارها و استراتژی [و] تاکتیک بورژوازی صورت بگیرد که از تاریخ توسری خورده بود و شرایط تاریخی، آن را نسبت به حریفش مفلوک و درمانده بار آورده بود. این است اساس تحلیلی که توفیق مبارزه ضد امپریالیستی را به رهبری بورژوازی در کشور ما غیر ممکن می کند.^۵

^۲ البته اصلاحات ارضی تضاد کم رنگی که بین فتودالیسم و بورژوازی کمپرادور وجود داشت را نیز حل کرد ولی این یکی از نتایج فرعی این اصلاحات بود که در یک تحلیل همه جانبه البته باید به حساب آید.

^۴ امروز دیگر می توان بورژوازی ملی را مرده دانست شاید کسانی که جبهه ملی را رها کردند و به خدمت روحانیت در آمدند خود نیز این امر را فهمیده باشند. اینها وکلای هستند که پس از مرگ موکلشان به حیات ادامه دادند.

^۵ البته ممکن بود مبارزه ضد امپریالیستی با رهبری بورژوازی ملی که به راحتی می تواند خرده بورژوازی را بدنبال خود بکشد شروع شود ولی بحث بر سر پیروزی این مبارزه است.

مبارزه با سرمایه بین‌المللی نه با تاکتیک و استراتژی سرمایه‌ناچیز ملی، بلکه با تاکتیک و استراتژی پرولتاریا میسر است. این ظلم را ما در حق بورژوازی نکرده‌ایم، تاریخ کرده است و ما فقط آنرا بحساب آورده‌ایم تا در تاکتیک و استراتژی خود دچار اشتباه نشویم و با یک مقدار تبلیغات نواستعماری، دولتهائی را که با هزار بند به امپریالیسم پیوند دارند، مستقل نیانگاریم و با این زمینه ذهنی مبادا در مورد درک شرایط فعلی و واقعی جامعه خود دچار اشتباه شویم.

تأمین رهبری پرولتاریا و انجام مبارزه پرولتاریا در شرایط خاص مستلزم شیوه‌ای از مبارزه است که با شرایط موجود تطبیق کند و همچنین مستلزم سازمانی است که با این شیوه مبارزه مطابقت دارد (مطلبی که مدتها ما را سردرگم می‌کرد و به اصطلاح به دست و پای ما پیچیده بود این مطلب بود که ما نمی‌فهمیدیم سازمان مبارزه را، شیوه مبارزه تعیین می‌کند نه اصول کلی مربوط به مبارزه و یا اصول عام مارکسیسم. ما با توجه به اصول عام بفکر تشکیل حزب بودیم و با این فکر هر عملی می‌کردیم گامی هم ما را به هدف نزدیک نمی‌کرد و در واقع از ما هیچ عملی سر نمی‌زد و بعدها بود که با مطالعه خلاق متوجه شدیم که درک ما از مارکسیسم سطحی و مکانیکی بوده است و پیش از آنکه مسئله شیوه مبارزه را حل کرده باشیم می‌خواستیم سازمان آن را ایجاد کنیم در حالیکه بین شیوه مبارزه و سازمان مبارزه رابطه دیالکتیکی محتوا و شکل موجود است. کافی بود ما شیوه صحیح مبارزه را تشریح کنیم تا خطوط اصلی شکل سازمانی ظاهر شود.)

برای حل این مسئله خود بخود دو مرجع وجود داشت که باید در ارتباط با یکدیگر مورد استفاده قرار گیرد، یکی متون مارکسیستی و مطالعه تئوریک و دیگری رجوع به واقعیت و برخورد عملی با واقعیات ملموس (البته در آنزمان در نظر اکثر روشنفکران فقط یک مرجع وجود داشت و آنهم آثار مارکسیستی بود و شاید هم بتوان گفت که گروه ما اولین گروهی بود که این بدعت را در نهضت کمونیستی ایران وارد کرده است که به واقعیات محیط هم توجهی بشود. آثاری که در آنزمان از گروهها و سازمانها بدست ما می‌رسید اکثراً پس از یکی دو جمله مقدماتی شروع به بازنویسی تئوریهای مختلف نهضت مارکسیستی از قبیل کوبا و چین و شوروی می‌کرد. امروزه هم بنحو بارزی در آثار گروههای مختلف مارکسیستی این الگوبرداری مشاهده می‌شود.) خلاصه در جریان این برخوردها بود که متوجه شدیم که ارتباط با توده‌ها و طبقه کارگر با شیوه‌های کلاسیک و سیاسی خود در شرایطی که مثلاً در سال ۴۸ در ایران بود امکان پذیر نیست (وقتی ما صحبت از ارتباط می‌کنیم اپورتونیستها که هر جا دلشان بخواهد مارکسیست‌اند و هر جا که بخواهند آزاد اندیش، این کلمه را به معنی غیر مارکسیستی آن تعبیر می‌کنند و در بحثهای دور و درازی که بر علیه ما براه می‌اندازند خود را به پیروزی می‌رسانند. ارتباط از نظر ما یعنی داشتن رابطه تشکیلاتی یعنی همان مفهومی که مارکسیسم از ارتباط با توده می‌فهمد. مثلاً ارتباط با طبقه کارگر یعنی مثلاً قدرت متشکل کردن کارگران در سندیکاها و لاقلاً تماس با کارگران متشکل در این سندیکاها، نه ارتباط

در آثار رفیق جزنی مشاهده می‌شود که رفیق هنوز به احتمال برقراری دو نوع دموکراسی در کشورهای وابسته معتقد است که یکی دموکراسی ملی با رهبری بورژوازی و دیگری دموکراسی خلق با رهبری پرولتاریاست. رفیق به تحلیل امکان پیروزی دموکراسی ملی نمی‌پردازد و فقط در جایی از سوریه و الجزایر بعنوان نمونه یاد می‌کند، ولی از نظر ما اینگونه دموکراسی‌ها به پیروزی مبارزه ضد امپریالیستی یعنی قطع قطعی نفوذ امپریالیسم منجر نمی‌شود و خلقهای این کشورها مسلماً انقلاب دیگری در پیش دارند. شاید نازک‌کاری‌های نو استعماری کار تحلیل را کمی مشکل کرده باشد ولی شرایط عینی در این مورد بسیار گویا است.

با افراد جداگانه طبقه. مارکسیستی که نتواند با طبقه کارگر در ارتباط تشکیلاتی باشد باید این شجاعت را داشته باشد که بگوید من نتوانستم. ولی اپورتونیستها که با این تحریف لفظ در بحث یکطرفه با ما پیروز می‌شوند خود چگونه ارتباطی با طبقه کارگر برقرار کردند؟ آیا کوششی در این زمینه کردند؟ چه نتیجه‌ای حاصل شد؟ آیا آشنائی خود را با چند کارگر، بجای رابطه خود با طبقه کارگر جا می‌زنند؟ بگذریم از کسانی که به ما می‌تازند که چون شما دست به اسلحه بردید رژیم در کارخانه‌ها را محکم بست و رابطه ما را قطع کرد. در اینجا گروه به مفهوم تبلیغ مسلحانه رسید با این توضیح که وقتی نتوانیم بطور مسالمت آمیز بین توده‌ها تبلیغ نمائیم باید این کار را در پناه سلاح و بوسیله آن انجام دهیم. خود بخود با این نظر دیگر شکل سازمان محفلی نمی‌توانست تطابق داشته باشد. این بود که در شکل سازمانی گروه دست برده شد که وضع آن توسط سازمان دهندگان آن روشن شد و در مورد وحدت سازمانی بر این اعتقاد بودیم که نیروهای مارکسیست-لنینیست باید گرد یک استراتژی واحد بدنال وحدت خود بگردند نه از طریق ادغام مکانیکی در یکدیگر. ولی تئوری تبلیغ مسلحانه هنوز روشن نبود، هنوز ما نمی‌دانستیم که بطور مسلحانه برای چه چیزی تبلیغ کنیم بهمین جهت مطالعه ادامه پیدا کرد و بار دیگر به بررسی شرایط عینی و ذهنی مبارزه پرداختیم و به سؤال برای چه تبلیغ کنیم، این جواب، طبیعتاً داده شد که برای شیوه اصلی مبارزه، ولی شیوه اصلی مبارزه چه بود؟ ما در اینجا با کمال صداقت متوجه شدیم که در پشت کلمه تبلیغ مسلحانه و شجاعت‌های ناشی از طرح این شیوه مبارزه عجز خود را از حل مسئله اصلی پنهان کرده بودیم. (بودند کسانی که با دیدن اصطلاح تبلیغ مسلحانه در یک جزوه از سازمان فاصله گرفتند.)

باید لنینیسم را از نو می‌خواندیم و می‌دیدیم که مسئله اصلی هر انقلابی چیست تا بتوانیم با بدست آوردن شیوه حل این مسئله به شیوه اصلی مبارزه دست یابیم و دریافتیم که مسئله اصلی، حل مسئله تسخیر قدرت دولتی است و تسخیر قدرت دولتی لازمه‌اش درهم شکستن نیروی سرکوب قدرت دولتی است. برای لنین مسأله به این صورت مطرح بود که درهم شکستن تزاریسیم و بورژوازی موکول است به درهم شکستن ارتش تزاری، ولی برای ما مسئله اندکی پیچیده‌تر بود و به این صورت مطرح می‌شد که تسخیر قدرت دولتی مستلزم درهم شکستن ارتش داخلی و حتّی ارتش کشورهای خارجی (امپریالیستی) که سر‌بزن‌گاه به یاری او خواهد آمد، می‌باشد. اکنون این ارتش را چگونه باید درهم شکست؟ آیا ما می‌توانستیم مانند بلشویک‌های روس به کار سازماندهی سیاسی پرولتاریا و تبلیغ و ترویج توده‌ها بپردازیم تا روزی که ارتش تزاری در جنگ امپریالیستی درگیر می‌شود و بسیاری از نیروی خود را از دست می‌دهد و نیروی توده‌ها را در این جنگ به تحلیل می‌برد و خشم آنها را متوجه خود می‌کند و در حالیکه ارتش تزاری اکثراً در جبهه‌های جنگ هستند با یک قیام مسلحانه به کمک سازمانی که از پیش آماده کرده‌ایم قدرت را در دست بگیریم؟ پاسخ منفی به این سؤال و دلائل آن روشنتر از آن است که احتیاجی به توضیح داشته باشد. ما که نمی‌توانیم تشکیلات سیاسی بدهیم دیگر وارد بحث‌های بعدی نمی‌شویم در مقابل این سؤال به توپچی‌ای می‌مانیم که باروت ندارد. از چنین کسی دلائل تیر نیانداختن را نخواهید. در ارتباط با این مسئله مطالعه دقیقتری از تجربه‌های کوبا، چین و ویتنام صورت گرفت و به این نتیجه رسیدیم که مبارزه مسلحانه تنها شکلی از مبارزه است که می‌تواند زمینه را برای انجام کلیه اشکال مبارزه لازم فراهم نماید. مبارزه مسلحانه تنها شیوه‌ای از مبارزه بود که می‌توانست در مراحل ابتدائی جو سیاسی محیط را تحت تأثیر قرار دهد و برای اهداف جنبش در میان توده‌ها تبلیغ کند و در عین حال برای این تبلیغات محتوا

و هدف تعیین کند و بوسیله خود مبارزه مسلحانه مردم به مبارزه مسلحانه دعوت شوند و بوسیله همین مبارزه تشکل یابند و در جریان همین مبارزه وضعی بوجود آید که سیستم ناگزیر به شیوه‌های گوناگون سرکوب متوسل شود و آنچنان ورقهای گوناگون خود را رو کند که سرانجام به جایی برسد که دیگر «نتواند» و در جریان همین مبارزه است که آنچنان فشاری بر مردم وارد میشود و چنان آگاهی به مردم داده میشود و چنان نمونه‌هایی از جانبازی به مردم ارائه می‌شود که دیگر «نخواهند» نظام موجود پا برجا بماند و باز در جریان همین مبارزه مسلحانه است که آن پیشاهنگی بوجود می‌آید که می‌تواند در تمام مراحل رهبری را بدست گیرد و مبارزه را از افت و خیزهای بسیار متنوعی که پیش بینی آنها بهیچوجه میسر نیست عبور دهد و نیز به اتکاء همین مبارزه مسلحانه است که تمامی مبارزات سیاسی - اقتصادی و ایدئولوژیک ما برای مردم معنی و محتوی پیدا می‌کند.

وقتی ما می‌گفتیم «شرایط عینی انقلاب» آماده است فکر می‌کردیم که از بدیهیات سخن می‌گوئیم و حال آنکه بعداً، در کشاکش بحثهای اسکولاستیک، این خود مسئله شد. رفیق جزنی با طرح یک مطلب که عده‌ای گمان می‌کنند شرایط عینی انقلاب آماده است و توده‌ها بلافاصله بدنبال ما می‌آیند به معارضه با این نظر برخاسته و از خطر اپورتونسیسم چپ هشدار داده است. در حالیکه ما در حین تحلیل شرایط عینی انقلاب خود بیشتر از هر کسی اذعان کرده بودیم که توده‌ها در حال رکود و خمود و بی‌عملی هستند و بارها در کتاب «مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک» بر طولانی بودن پروسه توده‌ای شدن مبارزه تأکید کردیم. پس ما طرف انتقاد رفیق جزنی قرار نمی‌گیریم، از این لحاظ که معتقدیم شرایط عینی انقلاب موجود است. با بررسی مفهوم دقیق از شرایط عینی انقلاب متوجه میشویم که رفیق به آن وضعیت انقلابی نظر دارد که استثمار شونده‌ها نخواهند و استثمار کنندگان نتوانند بشیوه کهن حکومت کنند. بسادگی پاسخ می‌گوئیم، که نه! منظور ما از آماده بودن شرایط عینی برای انقلاب آن نیست و در واقع از این لحاظ جز بحث بر سر الفاظ بحث دیگری نیست.^۶ وقتی ما صحبت از شرایط عینی می‌کنیم وضعیت تضادها در جامعه خود و تضاد کل خلق با امپریالیسم را در نظر داریم و از این لحاظ است که ما می‌گوئیم شرایط عینی انقلاب آماده است و فکر می‌کنیم که یک مطلب بدیهی را عنوان کرده‌ایم ولی وضعیت انقلابی به آن صورت که مورد نظر رفیق جزنی است اساساً به این معنی فقط شرایط عینی نیست بلکه آمیزه تفکیک ناپذیری از شرایط عینی و ذهنی است که می‌تواند در صورت اضافه شدن پرولتاریای آگاه و متشکل احیاناً به پیروزی انقلاب منجر شود. ما می‌گوئیم بسیار خوب شما قبول دارید که در سال ۴۹ شرایط برای آغاز مبارزه مسلحانه آماده بود یا نه؟ اگر بگوئید نه، طرز برخورد ما با شما همان است که با توده‌ایها و اپورتونیستها است و جای آن اینجا نیست. اگر بگوئید آری، باید دلایل عینی آنرا نشان دهید ولی این دلایل عینی جز به آمادگی شرایط عینی صحنه نمی‌گذارد. پس بکشیم تا با مبارزه مسلحانه وضعیت انقلابی را جلو بیندازیم.

^۶ پس از آنکه مبارزه مسلحانه آغاز شد و کمابیش تئوریهای مربوط به آن به زندان وارد شد رفیق جزنی بعنوان یک مبارز به حقانیت این تئوری اذعان نمود و ظاهراً آنرا پذیرفت و سعی کرد با توجه به تجربیات خود به غنای هرچه بیشتر این تئوری بپردازد و آنرا بسط و گسترش دهد، ولی متأسفانه به این کار موفق نشد بطوریکه سیستم نظری‌ای ارائه داد که در مغایرت کامل با تئوری مبارزه مسلحانه قرار دارد مثلاً یکی دانستن شرایط عینی انقلاب با وضعیت انقلابی تنها در حد یک اشتباه نبود در عمل باعث انحرافات جدی از مارکسیسم - لنینیسم گشت و در شکل دادن به سیستم‌های نظری که با واقعیت ایران انطباق نداشت نقش ایفا کرد.

یعنی کاری کنیم که هرچه زودتر آنها (رژیم) نتوانند و اینها (توده ها) نخواهند. آیا این کار شده، آیا عجز شاه از ادامه حکومت تا حدّ زیادی به سبب همین مبارزه بر روی توده‌ها نبود؟ آیا این مبارزه استعمارگران را وادار نکرد تا چنان شیوه هائی را بکار برند تا کاسه صبر استعمار شوندگان لبریز شود و آیا مبارزین مسلّح به مردم در کوچه و خیابان در همان شرایط رکود طرز جانبازی و شهادت را یاد ندادند؟ بیاد آوریم که در آغاز موج توده‌ای جنبش، تا چه حدّ وعاظ و مبلغین برای تهییج مردم و واداشتن آنها به جانبازی شرح حال همین مبارزین مسلّح را همه جا بازگو می‌کردند و محتوای اصلی تبلیغاتشان اکثراً همین بود. اگر این واقعیت را نخواهیم بپذیریم مجبوریم فکر کنیم شاید آن دسته که می‌گویند این نهضت را روحانیونی که اکثراً تا دیروز به دعاگوئی شاه مشغول بودند بپا کرده‌اند، درست می‌گویند و در آنصورت باید مثل خود آنها به معجزه معتقد بود.

مبارزه مسلّحانه پس از آنکه آغاز شد راه خود را می‌یابد و در سر راه خود از هر شیوه‌ای که لازم بداند سود می‌جوید. در جائی به عمل تبلیغی دست می‌زند و در جائی دیگر یک نهضت سیاسی را سازمان می‌دهد و در یک جا واقعاً گروهی چریکی برای جنگ و سازمان دادن مردم یک محل در یک مبارزه مسلّحانه محلی و احياناً سمت دادن و ملّی کردن آن شرکت می‌کند. بهرحال مبارزه مسلّحانه ضمن آنکه می‌پذیرد کار خود را اساساً توسط روشنفکران آغاز کرده از توده‌ای شدن مبارزه مسلّحانه مفهومی متفاوتی در نظر ندارد. اساساً مبارزه مسلّحانه مبارزه‌ای است که کار همه توده‌ها نیست و در بهترین شرایط نیز عده‌ای از پیشروترین توده‌ها در آن شرکت دارند ولی توده‌ای شدن این مبارزه بدان مفهوم است که اکثریت مردم محل معینی که عرصه مبارزه است و اکثریت ملت با آن همراهی مادّی و معنوی داشته باشند. لذا مبارزه مسلّحانه در هیچ جا نه کوبا، نه در چین و نه در ویتنام منتظر آن نشده است که توده‌ها بالفعل آمادگی خود را برای مبارزه مسلّحانه نشان دهند بلکه پیشاهنگ مبارزه مسلّحانه را آغاز کرده و توده‌ها را به آن کشیده است. پس وقتی ما از آغاز مبارزه سخن می‌گوئیم برای آنست که دست مبارزه مسلّحانه را باز بگذاریم تا به هر شیوه‌ای که شرایط اجازه می‌دهد مبارزه کند. البته با در نظر داشتن سمت‌گیری مبارزه یعنی آگاه کردن و متشکل کردن کارگران و توده‌ها در جهت مبارزه مسلّحانه. اگر بجای کلمه «آغاز» کلمه دیگری را بگذاریم و مثلاً از «تدارک» استفاده کنیم باید بلافاصله هشدار دهیم که مبادا کسی تصور کند که بین مرحله تدارک و مرحله توده‌ای شدن مبارزه فاصله مشخصی موجود است و وظایفی است که مخصوص دوره تدارک است و در آن دوران فقط باید آن وظایف انجام شود و مبارزه مسلّحانه منتظر همانند تا به اصطلاح «وضعیت انقلابی» فراهم آید و آن وقت توده‌ای شود. این درک درستی نیست و تئوری مبارزه مسلّحانه اگر می‌خواست با این درک در جهان تبلیغ شود ما امروز نه انقلاب کوبا را داشتیم و نه انقلاب چین و ویتنام را. یک مثالی قضیه را روشن می‌کند. فرض کنیم ما همانطور که پیش بینی کرده بودیم در سیاهکل بدون ارتکاب اشتباه^۷ موجودیت هسته را در محل حفظ می‌کردیم و این هسته چریکی می‌توانست به تدریج با مردم تماس گرفته و در محل به قدرتی تبدیل شود (یعنی مبارزه ضربتی اولیه را از سر گذرانده و نظیر بسیاری از مبارزات چریکی که هم امروز در آفریقا جریان دارد در منطقه محدودی امکان عمل آزاد از نیروی سرکوبی که از سرکوب قطعی او مأیوس شده بگیرد) و با این قدرت نمائی مردم

^۷ ما شکست هسته چریکی سیاهکل را یک شکست تاکتیکی می‌دانیم و دلائل آن در آثار سازمانی ما منعکس است.

یک دهکده کوچک را به طرف خود جلب کند. آیا در این صورت مبارزه مسلحانه می‌تواند از تشکل اینها صرف‌نظر کند به این دلیل که هنوز مرحله تدارک نگذشته و اگر آنها را متشکل کند و سازمان مسلح بدهد با تئوری که می‌گوید مرحله تدارک مرحله‌ای است که اساساً خرده بورژوازی روشنفکر به عنوان پیشاهنگ مبارزه می‌کند در اینجا چه می‌گوید. آیا می‌گوید در اینجا مبارزه توده‌ای شده است؟ چگونه حمایت اهالی یک قریه کوچک را می‌توان در یک مملکت ۳۶ میلیونی توده‌ای شدن مبارزه مسلحانه نامید. روشنفکر هم که نیستند پس این پدیده چیست؟ این است آن سردرگمی که در صورت جدا کردن مکانیکی تدارک مبارزه مسلحانه از خود مبارزه مسلحانه پدید می‌آید.

اکنون که مفهوم مبارزه مسلحانه روشن شده بود بهتر می‌توانیم [می‌توانستیم] شکل سازمانی آن را تعیین کنیم: مبارزه مسلحانه هم تاکتیک آغاز مبارزه مسلحانه و هم استراتژی آن بود، همه چیز را همین مبارزه مسلحانه تعیین می‌کرد. خود بخود سازمان مبارزه را نیز همین مبارزه می‌بایست تعیین کند. پیشاهنگ در جریان همین مبارزه باید بوجود آید. ما در این مبارزه با جبهه واحدی روبرو می‌شویم که عناصر گوناگون در آن، در مبارزه هستند. آنگاه پیشاهنگ در جریان همین مبارزه باید رهبری خود را در این مبارزه تثبیت کند. پس شکل سازمانی نیز باید توسط همین مبارزه تعیین شود ولی این شکل سازمانی تحت تأثیر وضعیت دستگاه سرکوب نیز قرار دارد. زیرا در شرایط مبارزه مخفی اکثر ضربه‌های پلیس نه در جریان خود مبارزه بلکه از طریق کار سازمانی به مبارزین وارد می‌شود پس باید شیوه‌هایی از سازماندهی را در پیش گرفت که در حین مبارزه مسلحانه توانائی مقابله با پلیس مخفی را نیز داشته باشد و در اینجا بود که تجربه کوبا به ما کمک کرد و ما شیوه سازماندهی سیاسی - نظامی را از تجربه انقلاب کوبا اخذ کردیم. آن چنان شرایط دمکراتیکی نداشتیم که حزبی سیاسی تشکیل دهیم تا این حزب در صورت لزوم مبارزه مسلحانه را سازمان دهد. ما در شرایطی بودیم که خود حزب هم باید در جریان مبارزه مسلحانه بوجود آید. و به این ترتیب بود که سازمان سیاسی - نظامی پذیرفته شد و عضو سازمان ما چریک نامیده شد. چریک در ادبیات بین‌المللی امروز یک مفهوم سیاسی - نظامی است، ولی هرگاه می‌بینیم که اپورتونیست‌ها فقط جنبه نظامی آنرا در نظر می‌گیرند، پس از نه سال مبارزه برای آنها دیگر لازم نیست تا تعریفی از چریک یعنی عضو سازمان سیاسی - نظامی ارائه دهیم. این مفهومی است که دیگر امروز با خون شهیدان ما در صحنه تاریخ تعریف شده است و کسانی که با بی‌اعتنائی از آن می‌گذرند حداکثر اپورتونیست‌های فضل‌فروشی هستند که نمی‌فهمند کلمات از زندگی واقعی معنا می‌گیرد و نه از فرهنگهای لغت. در رابطه با مسئله سازماندهی همان طور که فوقاً نیز اشاره کرده‌ایم باید ابتدا با تحلیل شرایط عینی و ذهنی مبارزه، شیوه مبارزه را تعیین کرد و آنگاه از نوع سازماندهی متناسب با آن سخن گفت. گفتیم که سیاسی - نظامی بودن شکل سازمانی بیشتر به وسیله فقدان شرایط دمکراتیک برای ایجاد یک حزب صرف توجیه می‌شد. اکنون اگر بخواهیم در این شکل سازمان سیاسی - نظامی دست ببریم باید ابتدا تشریح کنیم که چه تغییراتی در شرایط بوجود آمده و این امر چه شیوه‌ای از مبارزه را در حال حاضر ایجاد می‌کند که آن شیوه مبارزه تغییر در شکل سازمانی موجود را ایجاد می‌کند و خلاصه ما باید توضیح دهیم که در چه مرحله‌ای از مبارزه هستیم که شیوه جدید سازمانی لازم آمده، این شیوه جدید سازماندهی را اگر حزب می‌نامیم منظور چگونه حزبی است؟ آیا یک حزب سیاسی [است] یا یک حزب سیاسی - نظامی و اگر فقط سیاسی است ارتباط آن با عمل نظامی چیست؟ آیا سازمان نظامی جدا از سازمان حزب باقی می‌ماند و به

چه صورت؟ آیا سازمان نظامی از بین می‌رود و فقط شیوه سیاسی مبارزه باقی می‌ماند؟ و به چه صورت؟ و اگر چنین است چه شرایطی ادامه‌کاری را در این مبارزه سیاسی تأمین می‌کند؟ بهر حال پیش از آنکه این مسائل طرح و حل شود نمی‌توان یک وظیفه سازمانی را بطور جدی مطرح کرد.^۸

یک توضیح: در مورد حزب توده گروه ما در تحلیل گذشته این حزب دهها دلیل برای اثبات غیر مارکسیستی بودن این حزب بدست آورد در حالیکه یک بررسی اصولی نیز کافی بود تا این امر را ثابت کند. اگر هدف مارکسیسم از تفسیر جهان تغییر آن است پس در هنگام بررسی یک حزب مارکسیستی نباید به اینکه در چه زمان و چگونه این حزب مارکسیسم را به خودش می‌بندد قضاوت نمود بلکه باید برنامه استراتژیک و مبارزاتی عملی این حزب جهت تسخیر قدرت دولتی و ایجاد نظام نوین در جامعه بر اساس تحلیل مارکسیستی معیار قضاوت قرار گیرد. و از یک دیدگاه چون حزب توده هرگز چنین برنامه‌ای را عملاً در پیش روی خود قرار نداده، قرار دادن این حزب در عداد احزاب مارکسیستی و سپس بحث از «انحراف» آن باعث سردرگمی نهضت می‌شد و چه بسیار فعالیتهای صمیمانه‌ای که مبارزین در آن زمان در راه این تحلیل غلط انجام دادند و به هیچ نتیجه‌ای نرسید، اگر معتقد بودیم که حزب توده از مارکسیسم منحرف شده است، برای آنکه سکتاریست نباشیم، وظیفه ابتدائی ما این بود که کوشش کنیم حزب توده را به راه بیاوریم و فقط پس از نومید شدن از این مبارزه بود که می‌بایست راه مستقلی در پیش بگیریم ولی تحلیل صحیح از حزب توده به گروه اجازه داد که قاطعانه راه مستقل در پیش گیرد و بهمین دلیل دچار عوارضی که مثلاً گروه رفیق جزئی شد، نشود. بطور کلی با این تحلیلهای بود که می‌شد به فرمولهای مبارزاتی که در آن زمان یکی پس از دیگری از آثار بزرگان مارکسیسم رونویسی می‌شد پاسخ داد و برای اولین بار در تاریخ، یک خط مشی مبارزاتی مارکسیستی مستقل در ایران ارائه نمود که گسترش و رشد بعدی آن صحت آنرا در عمل ثابت نمود. با این تحلیل بود که می‌شد بدون آنکه از لحاظ عملی دچار انحراف شویم از لحاظ نظری بگوئیم کسانی که جامعه ایران را نیمه فئودال و نیمه مستعمره می‌دانند، نمی‌توانند مشکل مبارزاتی کشور را حل کنند. کسانی که انقلاب سفید را عقب نشینی رژیم در مقابل توده‌ها عنوان می‌کنند نمی‌توانند استراتژی صحیحی برای مبارزه عنوان کنند. کسانی که راه مبارزه صرفاً سیاسی را عنوان می‌کنند هرگز از حد محافل روشنفکری و مطالعه آثار مارکسیستی فراتر نخواهند رفت. تنها از طریق مبارزه مسلحانه است که می‌توان مبارزه را به میدانهای جدیدی کشید و این عملاً به اثبات رسید.

ممکن است انتقاد شود که مبارزه مسلحانه به مبارزه سیاسی ارزش کافی نمی‌دهد. صرفنظر از آنکه اساساً مبارزه مسلحانه عالیترین شکل مبارزه سیاسی است، ما، از همان آغاز، به مبارزه مسلحانه بعنوان زمینه‌ای برای همه انواع دیگر مبارزه می‌نگریستیم ولی مسئله بر سر این است که وقتی گروه و سازمانی در حد امکانات خود دست به مبارزه می‌زند ممکن است در عمل به مبارزات سیاسی ارجح لازم داده نشده

^۸ بنظر ما این یک اصل عام است که در شرایط دیکتاتوری بورژوازی کمپرادور تشکیل سازمان صرفاً سیاسی، به هر صورتی از طرف مارکسیستها، فقط معنای آماده کردن قربانیانی برای مسلخ دیکتاتوری است. در شرایطی که نهادهای دمکراتیک بهیچوجه موجود نیست و حداکثر نوعی هرج و مرج موجود است نمی‌توان شکل سیاسی - نظامی سازمان را بهم زد. اگر امروز ما می‌توانیم در معادله‌های سیاسی بحساب آئیم، صرفاً به این جهت است که سازمانی سیاسی - نظامی بوده و هستیم و برای آنکه به حساب آئیم باید این سازمان را حفظ کنیم. در شرایط ایران فقط در مناطق آزاد شده می‌توان سازمانهایی صرفاً سیاسی بوجود آورد و به بقای آنها اطمینان داشت.

باشد، در این صورت انتقاد متوجه تئوری نیست بلکه متوجه طرز کاربرد آن در عمل است، ولی اگر کار سیاسی را «پای دوم» نهضت بنامیم، به این معنا، ما کار سیاسی را دست کم می‌گیریم زیرا هواداران این تئوری آنرا دست بالا گرفته‌اند. وقتی نقش محوری مبارزه مسلحانه را می‌پذیرند و آنرا شکل تعیین کننده می‌نامند دیگر چگونه از «پای دوم» سخن می‌گویند. مگر مسئله اساسی شناخت عمده از غیرعمده و اصلی از فرعی نیست؟ وقتی صحبت از نقش محوری مبارزه مسلحانه می‌کنیم سخنی مارکسیستی گفته‌ایم، ولی وقتی از مبارزه مسلحانه و مبارزه سیاسی (البته بمفهوم محدود کلمه) بعنوان دو پای جنبش سخن می‌گوئیم یک دوآلیست «آزاد اندیش» بیش نیستیم.^۹

پایان

^۹ این درکی است که جزئی ارائه می‌دهد.